

طرح افزایش درک مطلب کودکان دبستانی

با هدف توسعه سواد خواندن

پایه:

نام و نام خانوادگی:

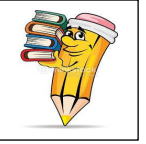
پیدا

در کلاس درس



"دوره دوم"

(نجمه جمالی)



فرزند با هوشم، متن داستان را با دقت بخوان و به سوالات جواب بده.

۱- جمله «نقش ناتوانی و خستگی در قیافه اش خوانده می شد» یعنی چه؟

۲- پیرمرد در جواب خسرو که گفت چه کار می کنی، چه گفت؟

۳- منظور از « او » در متن داستان چه کسی است؟ (کلمه او پررنگ تر نشان داده شده است.)

۴- چرا خسرو تصمیم گرفت بیشتر با آن مرد سخن بگوید؟

۵- خسرو انوشیروان چه پیشنهادی به آن پیرمرد داد؟

۶- پیرمرد در جواب خسرو برای کاشت میوه ای که زودتر ثمر دهد چه گفت؟

۷- در نهایت پیرمرد تا به ثمر رسیدن میوه زنده ماند؟ و چه کاری انجام داد؟

۸- یک ضرب المثل در داستان پیدا کرده و بنویسید.

"معاونت آموزشی"

پیرمرد جواب داد: ممکن است به خود من نرسد اما دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما هم می‌کاریم تا دیگران بخورند.

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خوردند چو بنگری همه برزیگران یکدیگریم

خسرو از سخن سنجیده و زیبا و دل‌دانا‌ی پیرمرد باغبان بسیار خوشحال شد.

در این هنگام همراهان خسرو نیز رسیدند و پیرمرد دانست که انوشیروان است و از گفتار خود نگران شد.

اما خسرو فرمان داد باغستان را به او بخشیدند. می‌گویند پیرمرد چندان زنده ماند تا میوه همان درخت را برای شهریار هدیه برد و شادی بر شادی افزود.

«داستانی از مرزبان نامه»



* انوشیروان و باغبان *

روزی بود و روزگاری بود. یک روز خسرو انوشیروان به تماشای صحرایی می‌رفت و از باغستان‌هایی که بر سر راه بود دیدن می‌کرد.

در یکی از باغ‌ها مردی سالخورده را دید که نقش ناتوانی و خستگی در قیافه اش دیده می‌شد. اما با کوشش بسیار گرم کار بود و گودال‌هایی کنده بود و نهال‌های درختی را در آن‌ها می‌کاشت.

خسرو پیش رفت، لحظه‌ای پیرمرد را نگاه کرد و از او پرسید: «عمو جان چکار می‌کنی؟»

پیرمرد که خسرو را نمی‌شناخت جواب داد: «کارم را می‌توان دید اما درختی که می‌نشانم انجیر است.»

مرد باغبان با گفتن این حرف نکته‌سنجی خود را نشان داده بود.

یعنی می‌خواست بگوید طوری باید پرسید که جوابش مطلب تازه‌ای را روشن کند نه اینکه چیز معلومی بازگو شود. جواب «چه کار می‌کنی» این است که «نهال می‌نشانم» و خود از اول معلوم است.

خسرو جواب باغبان را پسندید و چون او را مردی زنده دل و حاضر جواب یافت خواست بیشتر با او سخن بگوید و **او** را بیشتر به حرف بیاورد،

این بود که گفت: «می‌بینم که تو دیگر جوان نیستی و امید عمری دراز نداری، اگر چیزی می‌کاشتی که زودتر میوه بدهد ممکن بود از میوه آن بخوری اما نهال انجیر تا سال‌ها ثمر نمی‌دهد، آیا فکر می‌کنی درختی که تو امروز می‌نشانی انجیر آن به خودت می‌رسد؟»